

ببعی و گرگ آشیز

نمایشنامه‌ای در یک صحنه برای بچه‌ها

حسین فدایی حسین

شخصیت‌ها:

بز مادر

ببعی

گرگ ۱

گرگ ۲

[خانه ببعی.]

پنجره بزرگی در روبرو قرار دارد که بسته است؛ در خانه هم وسایل مختصری از یک زندگی معمولی به چشم می‌خورد.
بز مادر درحال پهن کردن رخت‌ها روی بند رخت است.

ببعی خود را به خواب زده و زیرچشمی حرکات مادر را زیر نظر دارد.

بز مادر همان‌طور که مشغول کار است ببعی را نگاه کرده و زیر لب شعری را زمزمه می‌کند.

بز شیطان و خوش ادایی

ببعی به قشنگم

زیبا و با صفایی

ای بچه‌ی زرنگم

بع‌کنان سرت را

بر زانویم نهاده‌ی

با آن دو چشم زیبا

پیغام مهر دادی

بستم به گردن تو

زنگوله‌ای طلایی

گوید صدای آن زنگ

هر لحظه در کجایی

[ببعی خود را به خواب می‌زند.]

مادر از کار فارغ شده و آماده‌ی رفتن از خانه می‌شود.

بز پاشو مادر جون پاشو. چقدر می‌خواهی؟

[ببعی خمیازه‌ای می‌کشد و بار دیگر خود را به خواب می‌زند.]

بز عجب بچه‌ایه‌ها، بلند شو دیگه من می‌خوام برم.

ببعی (خواب آلود) کجا می‌خواهی بری؟

بز دارم می‌رم بیرون یه چیزهای پیدا کنم واسه نهار ظهر، تو هم بلند شو دست و صورتت رو بشور، صبحونه‌ات رو

بخور...

ببعی [از جا می‌پرد.] صبحونه، صبحونه، مادر جون صبحونه.

بز صبحونه‌ات آماده است. اما اول صورتت رو می‌شوری بعد.

- بیعی** نه خیر، شما اول باید بگین صبحونه چی داریم بعد.
- بز** چی داریم؟ خب معلومه همون چیزای همیشگی.
- بیعی** (معترض) چیزای همیشگی؟
- بز** خب بله.
- بیعی** یعنی باز هم علف و شبدر؟
- بز** خب آره مادر؛ من که توی این دشت و صحرا چیز دیگه‌ای گیرم نمی‌یاد.
- بیعی** نه خیر شما اصلاً بلد نیستین چیزای خوب درست کنین.
- بز** چه حرفا!
- بیعی** اگه بذاری، خودم انقدر چیزهای خوب خوب درست می‌کنم.
- بز** لازم نکرده. تو هنوز انقدر بزرگ نشدی که واسه خودت غذا درست کنی!
- بیعی** چرا خیلی هم بزرگم.
- بز** انقدر با من بگو مگو نکن. تو هنوز کوچیکی نمی‌دونی چی خوبه چی بد. هر چی برات درست کردم می‌خوری
- بهانه هم نمی‌گیری، فهمیدی؟
- بیعی** من هم نمی‌خورم!
- [دوباره دراز می‌کشد و خود را به خواب می‌زند.]
- بز** وقتی گرسنه شدی می‌خوری. من رفتم.
- [از خانه خارج می‌شود.]
- بیعی آرام بلند می‌شود تا رفتن او را نگاه کند اما مادر بلافاصله بر می‌گردد.
- بز** بیعی مادر، مبادا از خونه بری بیرون!
- بیعی** اگه حوصله‌ام سر بره چی؟
- بز** بعد از اینکه صبحونه‌ات رو خوردی مثل یه بیعی خوب برای خودت بازی می‌کنی؟
- بیعی** چی بازی؟
- بز** چه می‌دونم، هر بازی که دوست داری.
- بیعی** من اصلاً حوصله بازی ندارم.
- بز** وای که از دست تو. حالا می‌ذاری برم بیرون واسه نهار یه چیزی پیدا کنم یا نه؟
- بیعی** به شرطی که یه غذای خوب و تازه بیارین.
- بز** حالا بذار برم ببینم چی می‌شه. [می‌خواهد برود اما چیزی به خاطرش می‌رسد.] بیعی مادر جون، مبادا کسی رو توی خونه راه بدی یا!
- بیعی** کسی رو؟
- بز** قصه سنگول و منگول رو که برات گفتم؟!
- بیعی** سنگول و منگول؟
- بز** همون سنگول و منگول که گرگه گولشون زد و خودش رو به جای مادرشون معرفی کرد و رفت توی خونه‌شون و اون‌ها رو خورد!
- بیعی** (دلخور) مادر خیال کردی من هم مثل اون‌ها گول گرگه رو می‌خورم؟

- بز** نه تو خیلی باهوشی ولی گرگه هم خیلی حقه‌بازه.
- بیعی** خیالت راحت باشه مادر، هرکس در بزنه من اول از پنجره نگاه می‌کنم ببینم کیه بعد...
- بز** نمی‌خواد مادر، اصلاً در رو برای هیچ‌کس باز نکن باشه؟
- بیعی** باشه مادر، به شرطی که شما هم امروز یه غذای جدید و خوشمزه...
- بز** وای از دست تو. [راه می‌افتد.] دیگه سفارش نمی‌کنم! خداحافظ.
- بیعی** خداحافظ مادر ... مادر چیزای خوب خوب یادت نره.
- [مادر می‌رود.]
- بیعی هم دنبال وسیله‌ای برای سرگرمی می‌گردد اما زود خسته می‌شود؛ به رختخواب رفته و سعی می‌کند بخوابد. در این فاصله، گرگی که از ابتدا دوردور مواظب خانه است با رفتن مادر خود را به پشت در خانه می‌رساند و در می‌زند.
- بیعی، متعجب، سر از رختخواب برمی‌دارد!
- بیعی** کیه؟! **گرگ** [سعی می‌کند مؤدب باشد.] منم، در رو باز کن لطفاً.
- بیعی** (متعجب) شما؟ **گرگ** [سعی می‌کند آهنگین حرف بزند.] منم منم مادر تو، بز بز زنگوله‌پا!
- بیعی** مادرم؟ **گرگ** برات غذا آوردم ... نهار!
- [بیعی یکباره از رختخواب برخاسته و به طرف در حرکت می‌کند. ناگهان بز مادر در خیال او ظاهر می‌شود.]
- بز** بیعی، مادر! مبدا کسی رو توی خونه راه بدی یا!! **بیعی** (با خود) کسی رو؟ [چیزی را به یاد می‌آورد. رو به مادر] تو مادر من نیستی، پس برو پی کارت!
- گرگ** (سرخورده) از کجا فهمیدی؟ **بیعی** از صدات، صدای مادر من که این‌طوری نیست.
- گرگ** پس چطوریه؟ **بیعی** اون صداش خیلی شیرین و قشنگه.
- گرگ** راس می‌گی؟ **بیعی** خب بله.
- گرگ** خیلی خب پس حتماً اشتباه اومدم ... خداحافظ.
- [بیعی، در حالی که فکرش مشغول بیرون است به رختخواب می‌رود.]
- گرگ** (با خود) خب راست می‌گه دیگه، صدای مادرش که این‌طوری نیست. عجب اشتباهی کردم ... خیلی خب عیبی نداره ... گفت صدای مادرم شیرین‌تره، خب حالا یه کاری می‌کنم که صدام شیرین بشه.
- [شیشه‌عسلی را از جیبش بیرون می‌آورد و آن‌را سر می‌کشد.]
- گرگ** خیال کرده، ما روزی چهار تا از این بیعی‌ها رو گول می‌زنیم.
- [صدایش را گرم می‌کند و پشت در می‌آید و در می‌زند.]
- بیعی** [بار دیگر از رختخواب سر بلند می‌کند.] کیه؟ **گرگ** [صدایش را نازک می‌کند.] من هستم، در رو باز کن لطفاً!

- بیعی** شما؟
- گرگ** منم منم مادر تو، بزبز زنگوله‌پا!
- بیعی** مادرم؟
- گرگ** غذا آوردم برای تو، باز بکن من اومدم!
- بیعی** (با خود) انگار صدای مادرمه!
- [به طرف در می‌رود که آن‌را باز کند.]
- بز مادر بار دیگر در خیال بیعی ظاهر می‌شود.
- بز** بیعی جون مادر! مبادا در رو برای کسی باز کنی یا!!
- بیعی** (با خود) آخه صداش خیلی شبیه مادرمه! [چیزی را به یاد می‌آورد. روبه در] آهای، اگه راست می‌گی که مادر من هستی، دستت رو بهم نشون بده ببینم.
- گرگ** دستم رو؟
- [می‌خواهد دست‌هایش را نشان دهد. اما چیزی را به خاطر می‌آورد. از جیبش دستکش‌های سفیدی بیرون آورده و دست می‌کند بعد دست‌هایش را از لای در به بیعی نشان می‌دهد.]
- بیعی** (با خود) چقدر شبیه دست‌های مادرمه ... یعنی در رو باز کنم؟
- گرگ** آره دیگه باز کن. غذات یخ می‌کنه‌ها!
- بیعی** غذا؟
- گرگ** غذایی که برات آوردم.
- بیعی** راست می‌گی؟
- گرگ** معلومه.
- [بیعی به طرف در می‌رود.]
- بز** [در خیال بیعی ظاهر می‌شود.] بیعی مادر جون! مبادا کسی رو توی خونه راه بدیا!!
- بیعی** اما دست‌های اون خیلی شبیه مادرمه.
- [بیعی در رفتن تردید می‌کند.]
- گرگ** پس چی شد، چرا باز نمی‌کنی؟
- بیعی** نمی‌شه!
- گرگ** آخه چرا؟
- بیعی** باید دم‌تون رو نشون بدین.
- گرگ** (عصبانی) ما معمولاً دم‌مون رو به کسی نشون نمی‌دیم.
- بیعی** ما هم معمولاً در رو روی هر کسی باز نمی‌کنیم.
- گرگ** (با عصبانیت بیشتر) لعنت بر شیطان، بیعی هم بود بیعی‌های قدیم. بخشکی شانس! حالا چیکار کنم با این شکم گرسنه؟
- [در همین لحظه صدای ساز گوش‌خراشی از دور شنیده می‌شود.]
- گرگ با تعجب به اطراف نگاه می‌کند.
- صدا کم‌کم نزدیک می‌شود و بعد گرگی دیگر - گرگ ۲- در هیئت موجودی عجیب و غریب که از هر حیوانی نشانی دارد، در حالی که چرخ‌دستی بزرگی پر از وسایل جوراجور را حمل می‌کند نمایان می‌گردد.
- گرگ اول، همان‌طور مات و مبهوت گرگ ۲ و چرخ‌دستی‌اش را نگاه می‌کند.

بیعی هم از لای در گوش می‌دهد تا بفهمد صدای ساز از کجاست.

لحظه‌ای بعد گرگ ۲ از ساز زدن دست کشیده، چیزی شبیه یک بلندگوی بزرگ را برداشته و مانند دوره‌گردها شروع به حرف زدن می‌کند.

گرگ ۲ آهای خانم، آهای آقا، بچه و بزرگ، دختر و پسر، کوچیک و بزرگ، ریز و درشت ...

بیعی (با خود) خیلی عجیبه! یعنی اون کیه؟

گرگ ۱ آهای! تو کی هستی؟ چیکار می‌کنی اینجا؟

گرگ ۲ [همان‌طور فریاد می‌زند.] همه چیز می‌خریم، همه چیز می‌فروشیم، می‌فروشیم و می‌خریم. می‌بُریم و می‌دوزیم.

می‌دوزیم و می‌شکافیم، می‌بُریم و می‌یاریم، می‌سازیم و می‌سوزیم، می‌گیریم و می‌پزیم، می‌پزیم و می‌خوریم ...

[گرگ ۱ به‌طرف گرگ ۲ رفته و بلندگو را از دستش بیرون می‌آورد.]

گرگ ۱ آهای تو دیگه کی هستی؟

گرگ ۲ من رو نمی‌شناسی عمو گرگی؟

گرگ ۱ (تاراحت) ببینم ما با هم فامیلیم؟

گرگ ۲ چطور مگه؟

گرگ ۱ آخه بهم می‌گی عمو گرگی.

گرگ ۲ بالاخره گرگ‌ها یه‌جوری با هم فامیلن دیگه.

گرگ ۱ یعنی تو هم گرگی؟

گرگ ۲ خب معلومه دیگه.

گرگ ۱ بهت نمی‌یاد!

گرگ ۲ خودم رو این ریختی کردم که کسی نشناستم خنگول.

گرگ ۱ عجب کلکی هستی.

گرگ ۲ حالا کجاش رو دیدی؟ [شروع به خواندن می‌کند.]

گرگم و گله می‌برم

پاچه و کله می‌برم

بخور بخور کار منه

این شکم انبار منه

هر جا بیعی ببینم

سر راه اون می‌شینم

می‌گیرم اون رو با حيله

با چوب و کارد و با میله

نگاه کنین به کار من

تا ببینین شکار من

[گرگ ۲ قصد دارد سمت خانه‌ی بیعی برود. گرگ ۱ جلوی او را می‌گیرد.]

گرگ ۱ وایسو ببینم. داری کجا می‌ری؟

گرگ ۲ اومدم دنبال یه لقمه نون! [به خانه اشاره می‌کند.]

گرگ ۱ اون بیعی شکار منه! حالا راحت رو بکش و برو.

[گرگ ۲ شروع به خندیدن می‌کند.]

- گرگ ۱ واسه چی می خندی؟
- گرگ ۲ اون در رو برات باز نمی کنه!
- گرگ ۱ تو از کجا می دونی؟
- گرگ ۲ خیلی وقته دارم نیگات می کنم. حقهات نگرفت درسته؟
- گرگ ۱ حقه ام؟
- گرگ ۲ دیگه پیر شدی، حنات دیگه رنگی نداره عمو گرگی!
- گرگ ۱ اون خیلی زرنگه!
- گرگ ۲ نه به اندازه من.
- گرگ ۱ تو چطوری می خوای بگیریش؟
- گرگ ۲ وایسو تماشا کن.
- گرگ ۱ نمی شه پیام کمک؟
- گرگ ۲ که چی بشه؟
- گرگ ۱ که بعد اون رو با هم نصف کنیم دیگه ... بیعی رو.
- گرگ ۲ نصف کنیم؟
- گرگ ۱ آره دیگه، پنجاه پنجاه.
- گرگ ۲ یعنی چی؟
- گرگ ۱ یعنی نصفاش مال تو، نصفاش مال من.
- گرگ ۲ خیلی خب به شرطی که هر کاری گفتیم انجام بدی. قبوله؟
- گرگ ۱ قبوله.
- گرگ ۲ اول باید قیافهات رو عوض کنی که اون تو رو نشناسه.
- [با تغییراتی مختصر، گرگ ۱ قیافه اش را عوض می کند.]
- در این فاصله، بیعی هم که نسبت به اتفاقات بیرون خانه حساس شده است پنجره را باز کرده و متوجه گرگ ها می شود.
- بیعی آهای یاروها!
- گرگ ۲ [جا خورده به گرگ ۱] با تو بود.
- گرگ ۱ نه با توست.
- گرگ ۲ گفت یارو! مگه تو یارو نیستی؟
- گرگ ۱ نخیر من گرگم...
- گرگ ۲ [جلوی دهان گرگ ۱ را می گیرد.] هیس! عجب خنگی هستی، اون نباید بفهمه ما کی هستیم.
- گرگ ۱ راست گفתי یا، حواسم نبود.
- بیعی با شما هستم یاروها!
- گرگ ۱ (دستپاچه) با منه.
- گرگ ۲ نه با منه، یارو منم.
- [با هم مشاجره می کنند.]

- بیعی** شما گفتین چی می‌پزین؟
- گرگ ۲** می‌پزیم و می‌خوریم.
- گرگ ۱** [می‌زند و می‌خواند:] می‌پزیم و می‌خوریم، می‌خوریم و می‌پزیم...
- بیعی** چی می‌پزی و می‌خوری؟
- گرگ ۲** همه چی، همه چی.
- بیعی** غذاهای خوب خوب؟
- گرگ ۱** خوب خوب!
- بیعی** سخته؟
- گرگ ۱** چی سخته؟
- بیعی** غذاهای خوب خوب.
- گرگ ۲** یعنی چی سخته؟
- بیعی** یعنی راحت؟
- گرگ ۲** چی راحت؟
- بیعی** غذاهای خوب خوب؟
- گرگ ۱** من که نمی‌فهمم چی می‌گی.
- بیعی** من همیشه به مادرم می‌گم...
- گرگ ۱** بزه رو می‌گی؟
- بیعی** شما می‌شناسیش؟
- گرگ ۲** مادرت رو؟ آره بابا با هم سلام‌علیک داریم.
- بیعی** اون همه‌اش غذاهای تکراری درست می‌کنه. هر چی می‌گم یه غذای جدید درست کن؛ یه غذای خوب. می‌گه...
- گرگ ۲** [ادای مادر را درمی‌آورد.] سخته، نمی‌شه.
- بیعی** شما هم شنیدین؟
- گرگ ۱** همه مادرها همین رو می‌گن.
- بیعی** شما چی می‌گین؟
- گرگ ۲** من می‌گم، هم راحت، هم می‌شه.
- بیعی** چی می‌شه؟
- گرگ ۲** می‌شه غذاهای خوب خوب درست کرد.
- بیعی** حتی با یونجه و شبدر و علف؟
- گرگ ۱** با علف، با یونجه، با شبدر. [حریصانه به بیعی نزدیک می‌شود.] با بع بع...
- بیعی** (ترسیده) با چی؟
- گرگ ۲** [حرف گرگ ۱ را اصلاح می‌کند.] با بع بر!
- [به گرگ ۱ چشم‌غره می‌رود.]

- بیعی** (متعجب) بع بر؟! **گرگ ۲** یعنی بربر!
- بیعی** بربر؟ **گرگ ۱** درسته بربر.
- بیعی** عجب غذایی! **گرگ ۲** عجب غذایی!
- [زبانش را بیرون می‌آورد و دور دهان می‌چرخاند.]
- بیعی** اسمش چیه؟ **گرگ ۱** اسم کی؟
- بیعی** اسم اون غذا. **گرگ ۲** اسمش؟ بهش می‌گن بربری، آش بربری.
- بیعی** عجب آشی! آش بربری! **گرگ ۱** (با ولع) عجب آشی. آش بیعی!
- بیعی** (ترسیده) چی؟ آش بیعی؟! **گرگ ۲** [حرف گرگ ۱ را اصلاح می‌کند.] منظورش آشی‌یه که مال بیعی‌یه.
- [به گرگ ۱ چشم غره می‌رود.]
- بیعی** می‌شه یه کم برام درست کنین؟ **گرگ‌ها** درست کنیم؟
- بیعی** یعنی بپزین دیگه. خودتون گفتین همه چی می‌پزین. می‌دونین آخه من هنوز صبحونه نخوردم. **گرگ ۲** آخ گفتی صبحونه؟ منم هنوز نخوردم.
- گرگ ۱** خب منم نخوردم. **بیعی** پس یه کم درست کنیم و سه تایی با هم بخوریم.
- گرگ ۱** با هم می‌خوریم. قبوله. خب حالا اون در رو باز کن تا بباییم تو!
- بیعی** (ترسیده) بیاین تو؟ **گرگ ۲** آره دیگه، پس چطوری آش درست کنیم سه‌تایی.
- [بیعی تصمیم می‌گیرد در را باز کند.]
- بز مادر بار دیگر درخیاال بیعی ظاهر می‌شود.
- بز** بیعی مادر جون! مبادا در رو برای کسی باز کنی یا!! **بیعی** [به گرگ‌ها] اما من نمی‌تونم در رو باز کنم.
- گرگ ۲** ای وای، چرا؟ **بیعی** چون مادرم گفته باز نکن!
- گرگ ۱** مادرت؟ بزه واسه چی گفته؟ **بیعی** واسه اینکه خطرناکه؟
- گرگ ۲** جدی! آخه چرا؟

- بیعی** مگر شما داستان شنگول و منگول رو نشنیدین؟
- گرگ‌ها** [خود را به نادانی می‌زنند.] شنگول و منگول؟
- بیعی** آره دیگه، همون شنگول و منگول که گرگه خودش رو مثل مادرشون در میاره و می‌ره توی خونه و می‌خوردشون!
- گرگ ۱** [خود را می‌بازد.] ای وای رسوا شدیم!
- گرگ ۲** [به گرگ ۱ چشم‌غره می‌رود.] چی شدیم؟
- گرگ ۱** رسوا شدیم! همه ما رو شناختن.
- گرگ ۲** [آهسته به گرگ ۱ سر و صدا نکن ببینم چی می‌شه.]
- گرگ ۱** دیگه بی‌فایده است، اون ما رو شناخته.
- گرگ ۲** گفتم سر و صدا نکن.
- گرگ ۱** بدبخت شدیم اون ما رو شناخت.
- بیعی** (متعجب) شما رو؟
- گرگ ۲** ما رو؟ واسه چی ما رو، مگه ما کی هستیم؟
- بیعی** شما کی هستین؟
- گرگ ۱** خب معلومه ما گر...
[گرگ ۲ دهان گرگ ۱ را می‌گیرد.]
- گرگ ۲** ما کی هستیم؟ خب معلومه، [به بیعی] تو کی هستی؟
- بیعی** من بیعی.
- گرگ ۲** از دیدنت خوشحالم.
- گرگ ۱** منم.
- بیعی** خیلی ممنون!
- گرگ ۱** پس در رو باز کن بیایم تو.
- بیعی** بیاین تو؟
- گرگ ۲** آره دیگه، واسه اینکه آزمون رو درست کنیم.
- بیعی** [لحظه‌ای فکر می‌کند.] نمی‌شه.
- گرگ ۱** دیگه چرا؟
- بیعی** خیلی ببخشین، ولی من قول دادم که در رو باز نکنم.
- گرگ ۱** (عصبانی) پس آش بیعی هم خبری نیست.
- گرگ ۲** [به گرگ ۱ چشم‌غره می‌رود.] آش بربری خنگول! [به بیعی] پس باز هم همون غذاهای تکراری و همیشگی رو بخور.
- بیعی** حالا نمی‌شه شما همون بیرون آشتون رو درست کنین؟
- گرگ ۱** نخیر نمی‌شه.
- بیعی** خیلی بد شد کاشکی می‌تونستین.
- گرگ ۱** (با حسرت) آره کاشکی. کاشکی تو هم در رو باز می‌کردی.

[بیعی نا امید می‌خواهد پنجره را ببندد.]

گرگ ۲ فکری به‌خاطرش می‌رسد.]

گرگ ۲ صبر کن ببینم. شاید بشه یه کاری کرد.

گرگ ۱ چه کاری؟

گرگ ۲ شاید بشه یه‌جور دیگه اون آش رو درست کرد.

بیعی یعنی اون بیرون؟

گرگ ۲ نه همون تو.

گرگ ۱ چطوری؟

گرگ ۲ حالا که ما نمی‌تونیم بیایم توی خونه، تو آش رو درست می‌کنی.

بیعی من؟

گرگ ۱ (معترض) نه بابا اینطوری که نمی‌شه.

گرگ ۲ [به او چشم‌غره می‌رود.] ساکت باش، این جزو نقشه است!

گرگ ۱ آهان، پس یادت نره که نصف، نصف.

گرگ ۲ یادم هست، تو ساکت باش.

بیعی ولی من که آشپزی بلد نیستیم.

گرگ ۱ راست می‌گی این که بلد نیست.

گرگ ۲ خب من بهت یاد می‌دم.

بیعی راس می‌گی؟

گرگ ۲ خب آره؛ یه مثل معروفه که می‌گه... [فکر می‌کند.] آش... آشه، چه فرقی می‌کند کجا... باشه.

بیعی درسته چه فرقی می‌کنه کجا باشه؟

گرگ ۲ خیلی خب، وسایل لازم برای آشپزی.

گرگ ۱ اول یه بیعی.

[حریصانه به‌طرف بیعی می‌رود.]

گرگ ۲ مانع او می‌شود.]

گرگ ۲ آروم بگیر خنگول! [به بیعی] اول یه دیگ.

بیعی ما توی خونه داریم.

گرگ ۱ بپر برو بیارش.

[بیعی به‌سرعت به انتهای خانه می‌رود.]

گرگ ۱ با حسرت رفتن او را نگاه می‌کند.

گرگ ۲ با شیطنت می‌خندد.]

گرگ ۲ خیال کرده، من حقه‌بازتر از اونم که لقمه چرب و نرمی مثل این بیعی رو از دست بدم!

گرگ ۱ [متوجه او می‌شود.] اوهوی عمو... قرارمون چی بود؟ نصف، نصف.

گرگ ۲ خیلی خب، یادم هست.

[بیعی، با دیگ کوچکی پشت پنجره ظاهر می‌شود.]

ببعی این هم دیگ.

گرگ ۲ این که خیلی کوچیکه.

ببعی خب ما فقط همین رو داریم.

گرگ ۱ فایده نداره. تو که توی این جا نمی شی.

ببعی (ترسیده) من؟!

گرگ ۲ [به گرگ ۱ چشم غره می رود.] خفه شو خنگول! [به ببعی] منظورش اینه که آشمون خیلی کم می شه سیر نمی شیم.

ببعی پس چیکار کنیم؟

گرگ ۱ [به گرگ ۲] چیکار کنیم؟

گرگ ۲ هیچی باید دیگ خودم رو بیارم.

ببعی شما هم دیگ دارین؟

گرگ ۱ خب معلومه، آشپزی مثل ما مگه می شه دیگی اندازه ی تو نداشته باشه.

ببعی (متعجب) اندازه ی من؟

گرگ ۲ یعنی اندازه ی شکمات!

[با عصبانیت دست گرگ ۱ را می گیرد و با خود سمت چرخ دستی می برد.]

ببعی [با خود] اینطوری خیلی خوب می شه. هم به حرف مادرم گوش دادم و در رو باز نکردم هم نهار رو درست

کردم. مادر خیلی تعجب می کنه.

[گرگ ها با دیگ بزرگی برمی گردند.]

گرگ ۲ اینم دیگ آش بربری.

ببعی وای چه دیگ بزرگی!

[گرگ ها دیگ را سمت پنجره می برند.]

گرگ ۲ بیا بگیر بذارش روی اجاق.

ببعی اما این که خیلی بزرگه!

گرگ ۲ یعنی نمی تونی بگیریش؟

گرگ ۱ می خوام در رو باز کن تا خودم بیارمش تو؟

ببعی اگه زحمتی نیست بیارینش.

[به طرف در خانه می رود تا آن را باز کند.]

بز مادر در خیال ببعی ظاهر می شود.

بز ببعی مادر جون! مبادا در خونه رو...

ببعی [به گرگ ها] نه نه خودم می گیرمش، خیلی هم سخت نیست.

[دیگ را می گیرد و به سختی روی اجاق می گذارد.]

گرگ ۲ هیزم چی؟ هیزم دارین؟

ببعی آره داریم.

گرگ ۱ برو بیار. بدو.

[ببعی به انتهای خانه می رود.]

گرگ ۲ [با خود] بیچاره نمی‌دونه هیزم‌ها رو برای پختن خودش می‌یاره.

گرگ ۱ یادت نره عمو، نصف، نصف.

گرگ ۲ حواسم هست.

[بیعی با هیزم پیش می‌آید.]

گرگ ۲ بریزشون زیر دیگ، زود باش، زود باش. حالا برو آب بیار بدو.

بیعی آب؟

گرگ ۲ بله آب؟ آش که بی آب نمی‌شه.

گرگ ۱ [ریتیم می‌گیرد.] آش که بی آب نمی‌شه. آب که بی آش نمی‌شه.

[با تشویق گرگ‌ها، بیعی مرتب با ظرف آب می‌آورد و در دیگ می‌ریزد.]

گرگ ۲ [به بیعی] بسه بسه. مگه می‌خوای آشمون آبکی بشه؟

بیعی خب حالا باید چیکار کنیم؟

گرگ ۱ [به گرگ ۲] باید چیکار کنه؟

گرگ ۲ حالا؟ [فکر می‌کند.] حالا باید بربری‌ها رو بریزی توی دیگ!

بیعی بربری از کجا بیارم؟

گرگ ۱ [به گرگ ۲] بربری از کجا بیاره؟

گرگ ۲ صبر کن من بهت می‌دم.

[به طرف چرخ‌دستی می‌رود.]

گرگ ۱ خود را از پنجره بالا می‌کشد و با زبان صورت بیعی را لیس می‌زند.

بیعی خود را کنار می‌کشد.

بز مادر درخیال بیعی ظاهر می‌شود.

بز بیعی مادر! یه کم کارهاشون به نظرت عجیب نیست؟!

بیعی (با خود) خیلی کارهاشون عجیبه! نکنه اون‌ها خود گرگ‌ها باشن؟ آخه کارهاشون خیلی شبیه گرگ‌هاس.

همه‌اش هم می‌خوان یه‌جوری بیان توی خونه...

[گرگ ۲ با تعدادی شیء جور و واجور و عجیب برمی‌گردد.]

گرگ ۲ بیا بریزشون توی دیگ زود باش.

[بیعی آنها را در دیگ می‌ریزد.]

گرگ ۲ بار دیگر به طرف چرخ‌دستی می‌رود.

بیعی (با خود) می‌خوان گرگ باشن می‌خوان نباشن، مهم نیست من که اون‌ها رو توی خونه راه نمی‌دم، آش که آماده

شد نصفش رو می‌دم به اون‌ها و...

[گرگ ۲ با چند شیشه بزرگ و رنگ و وارنگ برمی‌گردد.]

گرگ ۲ این هم نمک و فلفل و ادویه.

گرگ ۱ بریزشون توی دیگ.

[بیعی این کار را انجام می‌دهد.]

گرگ ۲ خب حالا زیر دیگ رو روشن کن.

گرگ ۱ روشن کن زود باش.

بیعی روشن کنم؟

- گرگ ۱** خب آره دیگه، آش باید بپزه، خام که نمی شه خورد.
[ببعی کبریت می آورد.]
- بز** بز مادر درخیال ببعی ظاهر می شود.
- ببعی** ننه ببعی! مبادا دست به آتیش بزنی... جیـزّه!
[به گرگ ها] آخه آتیش جیـزّه.
- گرگ ۱** جیـزّه؟
- ببعی** یعنی خطرناکه!
- گرگ ۲** راس می گی برای تو خطرناکه، می خوای در رو باز کن خودم پیام روشن کنم.
[ببعی می خواهد در را باز کند اما به یاد بز مادر می افتد و پشیمان می شود.]
- ببعی** نه نه، خودم روشن می کنم. اگه احتیاط کنم خطرناک نیست.
[هیزم ها را روشن می کند.]
- گرگ ۲** گرگ ۲ یکبارہ انگار چیزی به یادش آمده است.
- گرگ ۱** ای وای! دیدی چی شد؟
- گرگ ۱** نه.
- گرگ ۲** بیچاره شدیم، بدبخت شدیم.
- گرگ ۱** چی شده؟
- گرگ ۲** آشمون خراب شد، حالا از گرسنگی می میریم. [به گرگ ۱] گریه کن.
[گرگ ها ساختگی گریه می کنند.]
- ببعی** آخه چی شده؟
- گرگ ۱** [به گرگ ۲] راست می گه آخه چی شده؟
- گرگ ۲** بربری ها رو نکوبیدیم! ای وای.
- گرگ ۱** نکوبیدیم؟ حالا چی می شه؟
- گرگ ۲** هیچی، همه آش ها رو باید بریزیم دور.
- گرگ ۱** دور؟
- ببعی** خیلی حیف می شه.
- گرگ ۱** تازه وقت نداریم دوباره درست کنیم، چون ممکنه مامان بزّه پیداش بشه.
- گرگ ۲** (نگران) راست می گی؟ پس باید یه فکر دیگه بکنیم.
- ببعی** نمی شه همین الان اونها رو بکوبیم؟
- گرگ ۱** راست می گه نمی شه الان اونها رو بکوبیم؟
- گرگ ۲** الان، چطوری؟
- ببعی** همین طور که توی دیگ هستن.
- گرگ ۲** نمی شه، نمی شه، سخته.
- گرگ ۱** حالا یه کاریش بکن.
- ببعی** سخت نیست؛ من این کار رو می کنم.

- گرگ ۲** نمی تونی، کار تو نیست.
- بیعی** گفتم من این کار رو انجام می دم.
- [به سرعت دور می شود.]
- گرگ ۲** [با شیطنت می خندد.] آره آره، این کار رو بکن، زود باش لقمه چرب و نرم، زود باش تا مامان بزهات نیومده.
- [بیعی با چوب بزرگی برمی گردد و سعی می کند آنرا داخل دیگ فرو ببرد.]
- گرگ ۱** نمی شه، تو نمی تونی بذار خودم پیام بکوبم.
- بیعی** نه، نه! خودم می کوبم شون.
- [مشغول کوبیدن می شود.]
- گرگ ۲** این طوری فایده نداره، دستت نمی رسه.
- بیعی** پس چیکار کنم؟
- گرگ ۱** می خوای بذار من پیام بکوبم؟ دستهای من بلندتره.
- گرگ ۲** دستهای منم بلنده.
- گرگ ۱** نصف، نصف، دستهای هردومون بلنده.
- گرگ ۲** خیلی خب، پس در رو باز کن با هم بیایم بکوبیم.
- [بز مادر درخیال بیعی ظاهر می شود.]
- بز** بیعی مادر! مبادا ...
- بیعی** نه خودم می کوبم.
- [سعی می کند این کار را انجام دهد اما نمی تواند.]
- گرگ ۲** این طوری بی فایده است، مجبوری بری توی دیگ!
- بیعی** (متعجب) توی دیگ؟!
- گرگ ۱** (متعجب) توی دیگ؟
- گرگ ۲** [آهسته به گرگ] تو دیگه چرا تعجب می کنی؟ این جزو نقشه اس خنگول!
- گرگ ۱** راست می گی؟ [به بیعی] راه دیگهای نیست، اگه نمی ری در رو باز کن ما بیایم بریم توی دیگ.
- بیعی** نه نه، خودم می رم توی دیگ.
- گرگ ۲** آره برو من مواظبتم.
- گرگ ۱** منم مواظبتم.
- [بز مادر درخیال بیعی ظاهر می شود.]
- بز** بیعی، مادر! مبادا بری توی دیگ!!
- گرگها** برو ... برو.
- بز** نرو ... نرو!!
- گرگها** برو ... برو.
- بز** می گم نرو!!
- [بیعی با اکراه به داخل دیگ می رود و شروع می کند به کوبیدن.]
- گرگ ۱** [شاد و خوشحال بالا و پایین می پرد.] آفرین بکوب، بکوب، بکوب ...

- ببعی** [خسته از کوبیدن دست می‌کشد.] فکر کنم خوب شد.
- گرگ ۲** [با شیطنت می‌خندد.] آره خوب شد. خیلی خوب شد!
- گرگ ۱** بهتر از این نمی‌شه.
- ببعی** حالا باید چیکار کنم؟
- گرگ ۲** هیچی، یه مثل معروف می‌گه همونجا باش تا درست بشه...
- گرگ ۱** ببعی؟
- گرگ ۲** نه خنگول، تا درست بشه آش.
- ببعی** (ترسیده) همین جا باشم؟
- گرگ ۲** درسته. آخه اگه تو توی آش نباشی که فایده نداره.
- ببعی** ولی من که اینجا پخته می‌شم!
- گرگ ۱** هر چی پخته‌تر بشی بهتره.
- [پیشبندی را می‌آورد و به کمر می‌بندد.]
- ببعی** آب داره کم کم گرم می‌شه.
- گرگ ۲** دل من هم داره نرم می‌شه!
- گرگ ۱** دل منم.
- [گرگ‌ها لباس‌هایشان را عوض می‌کنند و به گرگ شبیه می‌شوند.]
- ببعی** دارم می‌سوزم.
- گرگ ۱** نمی‌سوزی، فقط آب‌پز می‌شی.
- ببعی** (با ترس بیشتر) من می‌خوام پیام بیرون.
- [تلاش می‌کند اما نمی‌تواند.]
- گرگ ۲** چی؟ بیایی بیرون؟ همه مزه‌اش تویی ببعی.
- گرگ ۱** [ریتیم می‌گیرد.] همه مزه‌اش تویی ببعی، مبادا مزه‌اش رو ببری.
- ببعی** تو رو خدا کمک کنین!
- گرگ ۱** [ادایش را درمی‌آورد.] ترو خدا کمک کنین.
- ببعی** [به‌دقت به گرگ نگاه می‌کند.] شما چقدر شکل گرگ شدین. نکنه راس راسی همون گرگ‌ها باشین!
- گرگ ۲** تو چقدر با هوشی!
- ببعی** وای، گرگ، نجاتم بدین!
- گرگ ۱** در رو باز کن بیاییم نجاتت بدیم.
- گرگ ۲** چی می‌گی خنگول؟ اون که نمی‌تونه در رو باز کنه، چون رفته توی دیگ.
- گرگ ۱** راس می‌گی یا، پس چطوری بریم بخوریمش؟
- گرگ ۲** (سرخورده) فکر اینجاش رو نکرده بودم.
- گرگ ۱** چطوره از پنجره بریم بالا؟
- گرگ ۲** خوب فکریه.

- بیعی** [همچنان فریاد می‌زند.] نجاتم بدین!
- گرگ ۱** الان می‌یام نجاتت می‌دم بیعی.
- [سعی می‌کند خود را از پنجره بالا بکشد.]
- بیعی** کمک کنین، کمک کنین.
- گرگ ۱** دارم می‌یام کمک کنم.
- گرگ ۲** داری می‌ری چیکار کنی؟
- گرگ ۱** کمک کنم دیگه.
- گرگ ۲** تنهایی؟
- گرگ ۱** نه دیگه پنجاه، پنجاه؛ نصف، نصف.
- گرگ ۲** پس کمک کن تا من برم بالا.
- گرگ ۱** اگر راس می‌گی کمک کن من برم بالا.
- گرگ ۲** مگر قرارمون نصف، نصف نیست، پس چه فرقی می‌کنه کی بره بالا؟
- گرگ ۱** اگر فرقی نمی‌کنه من برم.
- گرگ ۲** [با شیطنت می‌خندد.] خیلی خب تو برو.
- [گرگ ۲ دولا می‌شود و گرگ ۱ از کول او بالا می‌رود و از پنجره آویزان می‌شود.
- گرگ ۲ با زیرکی او را رها می‌کند و به سراغ چرخ‌دستی می‌رود.
- گرگ ۱ بین زمین و هوا می‌ماند.]
- گرگ ۱** کجا رفتی؟ من اینجا گیر افتادم.
- گرگ ۲** یه مثل معروفه که می‌گه، همونجا باش تا خورده بشه...
- گرگ ۱** آش؟
- گرگ ۲** بیعی!
- [با تعدادی کلید برمی‌گردد و سعی می‌کند قفل در خانه را باز کند.]
- گرگ ۱** [همانطور که بین زمین و هوا دست و پا می‌زند.] پس قرارمون چی می‌شه؟
- گرگ ۲** کدوم قرار؟
- گرگ ۱** پنجاه، پنجاه؟ نصف، نصف؟
- گرگ ۲** خیلی زرنگی، همه زحمت‌ها رو من کشیدم.
- گرگ ۱** خیلی نامردی!
- گرگ ۲** هر چی تو بگی.
- [در خانه باز می‌شود.]
- گرگ ۲ به طرف دیگ می‌رود و دور آن می‌چرخد و شادی می‌کند.]
- گرگ ۱** من رو بیار پایین، نامرد!
- [گرگ ۲ بی‌توجه مشغول رقص و پایکوبی است.]
- بیعی** [از داخل دیگ فریاد می‌زند.] مامان جونم!
- گرگ ۱** [فریاد می‌زند.] مامان جونش.
- بیعی** مامان جون!

گرگ ۱ مامان بزی، کجایی؟ دارن بیعی رو می‌خورن!

[یکباره بز مادر از راه می‌رسد.]

بز چی شده؟ چه خبره اینجا؟

[گرگ ۱ صورت خود را می‌پوشاند.]

بز مادر متوجه در خانه می‌شود.

بز در خونه چرا بازه؟ [گرگ ۲ را می‌بیند] آهای، تو اینجا چیکار می‌کنی گنده‌منی؟

گرگ ۲ (جا خورده) من... من...

بز آی همسایه‌ها، گرگ بچه‌ام رو خورده! کمک کنین، گرگ بیعی‌ام رو خورده!

گرگ ۲ ساکت ساکت! داد نزن آبروم رفت. گوش بده ببین چی می‌گم خانم بزی، همه‌اش تقصیر اونه!

[گرگ ۱ نشان می‌دهد.]

بز [به گرگ ۱] تو رفتی اون بالا چیکار؟

گرگ ۱ من... من...

گرگ ۲ [به گرگ ۱] راست می‌گه خب، چرا از خونه مردم رفتی بالا بزمجّه؟ بیا پایین زود باش.

[گرگ ۱ را پایین می‌کشد تا با هم فرار کنند.]

بز، جلوشان را می‌گیرد.

بز کجا؟

گرگ‌ها دیگه زحمت رو کم می‌کنیم.

بز اول بچه‌ام رو بدین بعد برین.

گرگ ۲ [به گرگ ۱] بچه‌اش رو بهش بده بریم.

گرگ ۱ [به گرگ ۲] خودت بده.

بز راست بگین بچه‌ام رو چیکار کردین؟ نکنه اون رو خوردین آره؟

گرگ ۲ [به گرگ ۱] تو خوردیش؟

گرگ ۱ [به گرگ ۲] خودت خوردیش.

گرگ ۲ مگه قرارمون یادت رفت؟ نصف، نصف.

بز (با عصبانیت) بچه‌ی من رو نصف کردین و خوردین؟ حالا بهتون نشون می‌دم!

[رجز می‌خواند و به گرگ‌ها حمله می‌کند.]

بز منم منم بز بز زنگوله‌پا

ورمی‌جم دوپا دوپا

چهار سم دارم به زمین

دو شاخ دارم به هوا

کی خورده بچه‌ی من

کی برده بچه‌ی من

کی میاد به جنگ من

[سمت گرگ‌ها حمله می‌برد.]

گرگ‌ها سعی می‌کنند از خود دفاع می‌کنند.

گرگ ۱ ماییم اون گرگ سیاه

تو کجا و ما کجا

دندون تیزم رو ببین

شاخ‌های نوک تیزم رو ببین

ما خوردیم بچه‌ی تو

ما بردیم بچه‌ی تو

ما می‌یایم به جنگ تو

[سمت بز هجوم می‌برد.]

گرگ ۲ سعی می‌کند مانع او شود.

گرگ ۲ آروم بگیر خنگول، ما که بچه‌ای نخوردیم.

[بز، همان‌طور که می‌خواند بار دیگر به آنان هجوم می‌برد.]

بز گرگ ستمکارین

وحشی و خون‌خوارین

باطل و بی‌عارین

خصم دغل‌کارین

[بز شاخ‌هایش را تیز می‌کند تا بار دیگر به گرگ‌ها حمله برد.]

بز حالا زود باشین بچه‌ام رو بدین وگرنه با همین شاخ‌هام شکمتون رو پاره می‌کنم!

گرگ ۲ ولی ما اون رو نخوردیم، باور کنین.

بز پس کجاس؟ کو؟

گرگ ۱ بیعی اونجاست، توی دیگ.

بز دیگ؟! [به‌سراغ دیگ می‌رود.] ای وای بچه‌ام سوخت! بچه‌ام پخته شد! کمک کنین.

گرگ ۲ ما... ما می‌ریم کمک بیاریم.

[گرگ‌ها به‌سرعت از صحنه فرار می‌کنند.]

بز [با ناراحتی دیگ را نگاه می‌کند.] وای خدا، بیعی از دستم رفت، بیعی مُرد، کمک کنین!

بیعی [از داخل دیگ] کمک کنین، کمک کنین. بیعی سوخت، بیعی مُرد!

بز (با خود) چی؟ صدای اونه، یعنی هنوز زنده است؟

[بیعی را از داخل دیگ بیرون می‌آورد.]

بیعی هنوز چشم‌هایش بسته است و متوجه مادر نشده است.

بیعی نه نه، من هنوز نپختم. من رو نخور، نخور!

بز معلوم هست چی داری می‌گی؟

بیعی تو رو خدا آقا گرگه، من رو نخور. من هنوز خامم، هنوز نپختم!

بز گرگ کدومه؟ من مادرتم.

بیعی مادر؟ نکنه باز هم می‌خوای من رو گول بزنی!

بز ولی من راس راسی مادرتم، چشم‌هات رو باز کن.

بیعی [آرام چشم باز می‌کند.] ما... مادر شما کجا بودین؟

[گریه‌اش می‌گیرد.]

بز [بیعی را می‌بوسد.] غصه نخور مادر جون.

بیعی من گول خوردم مادر. من... من خیلی ترسیده بودم!

بز بهت که گفتیم اون گرگ‌ها خیلی حيله‌گرن. حالا عیسی نداره. خدا رو شکر که بلایی سرت نیومد.

بیعی مادر تو رو خدا دیگه من رو تنها نذارین.

بز باشه مادر، ولی تو هم باید حواست رو خیلی جمع کنی.

بیعی من دیگه غذاهای خوب خوب نمی‌خوام. من فقط شما رو می‌خوام.

بز اتفاقاً امروز می‌خوام یه غذای خوب خوب برات درست کنم.

بیعی راست می‌گین مادر؟ وای شما چقدر خوبین. [او را می‌بوسد.] راستی مادر، اسم غذاتون چیه؟

بز نمی‌دونم، یه جور آشه. می‌خواهی اسمش رو بذاریم آش بیعی.

بیعی [می‌ترسد.] آش بیعی؟

بز یعنی آشی که مال توئه.

بیعی وای نه مادر. اصلاً اسم نمی‌خواد.

بز خیلی خب، پس اشک‌هات رو پاک کن و بیا کمک من تا غذای خوب و تازه‌مون رو درست کنیم.

بیعی [با خوشحالی] الان میام.

بز زود باش که الان ظهر می‌شه و بابا بزه از راه می‌رسه.

بیعی مادر به بابا بزه چیزی نگین‌ها!

بز باشه، به شرطی که دیگه تکرار نشه.

[بز مادر و بیعی مشغول پختن غذا می‌شوند.]

بز در حال آشپزی شعری را زمزمه می‌کند.

بز شکر خدا که امروز

بیعی رو گرگ نبرده

با دندون‌های تیزش

عزیزم رو نخورده

بیعی جون عزیزم

جمع باشه اون حواست

شاید دوباره گرگه

سبز شه سر راهت

بیعی [می‌خواند.]

قول می‌دم من مامان جون

تکرار نشه از فردا

حالا بپز برایم

آش خوشمزه‌ات را